

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضیح اصالة عدم الزيادة و أصالة عدم النقيصة

برای تکمیل مطلب گذشته، یک نکته ای راجع به بحث اصالة عدم الزيادة و اصالة عدم النقيصة عرض کنم. در این روایت نمی دانیم که آیا اکل زیاد شده تا با اصالة عدم الزيادة بگویم اکل زیاد نشده و در اصل روایت بوده، یا اینکه در آن روایتی که اکل ندارد با اصالة عدم النقيصة بگویم اصلاً از اول که صادر شده اکل در آن نبوده؟ و نظائری را برای این ذکر کردیم که در فقه موارد زیادی داریم؛ مثلاً در کتاب الطهارة در بحث خمر و عصیر یک روایتی وجود دارد، کسی از امام (ع) سؤال می کند که من منزل یک شخص شیعی می روم، آن شخص شیعی برای من بختج می آورد. که بختج یک عصیری است که امکان سکر هم دارد. تا اینکه در آخر امام می فرماید: «خمر لا تشریه» آن گاه اینجا نسخه های روایت مختلف است، مرحوم کلینی در کافی کلمه خمر را نیاورده، دارد: «لا تشریه»، مرحوم شیخ در کتاب تهذیب کلمه خمر را آورده «خمر لا تشریه». فقیه با یک روایت این چنینی مواجه می شود، بالاخره نمی داند آیا در آن نقلی که کلمه خمر دارد اصالة عدم الزيادة را جاری کنیم و بگویم کلمه خمر در اصل کلام امام بوده و راوی از خودش اضافه نکرده است. یا در نقل دیگری که کلمه خمر را ندارد، بگویم در اصل کلام امام، کلمه خمر نبوده و در این روایتی که راوی برای ما نقل می کند نقصانی وجود ندارد، اصالة عدم النقيصة را جاری کنیم.

ادامه بحث روایت نبوی

این نکته مهمی است و ثمره دارد که اینک در مانحن فیه هم نمی دانیم که آیا این روایت «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه» بدون کلمه ی اکل است یا با کلمه اکل. بعضی از فضلاء از بزرگان نقل کرده اند که چون در آیه شریفه، «[لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ](#)» می باشد. پس اینجا مناسب است کلمه اکل باشد. ما برای این کلام، وجهی و تناسبی نمی فهمیم. ارتباط با آن آیه شریفه ندارد.

ما نمی دانیم که آیا کلمه اکل در اصل بوده است یا نبوده است. اینجا برخی از بزرگان می گویند که مادر دوران بین اصالة عدم الزيادة و اصالة عدم النقيصة، می توانیم اصالة عدم الزيادة را ترجیح دهیم. این دو باهم تعارض می کنند و اصلاً نمی توانیم چنین اصلی در اینجا جاری کنیم. مثلاً در همین روایت «خمر لا تشریه» اگر بختج، خمر باشد، نجاست آن هم ثابت می شود و اگر کلمه خمر در روایت نباشد امام فقط می فرماید: «خمر لا تشریه» و نجاستش ثابت نمی شود. حالا بگویم این دو اصل اصالة عدم الزيادة و اصالة عدم النقيصة با هم تعارض و تساقط می کنند باید سراغ قاعده اولیه برویم، مثلاً یک مایعی است نمی دانیم نجس است یا نه، «کل شيء لك طاهر» شاملش می شود، اصالة الطهارة را جاری کنیم. در اینجا نمی دانیم این روایت چهارمی که مرحوم شیخ در مکاسب آورده اند، آیا کلمه اکل در اصل کلام امام (ع) بوده یا نبوده، به نظر ما باز هم همین بحث

تعارض است و هیچ وجهی برای رجحان أحدهما علی الآخر وجود ندارد.

احتمال ترجیح اصالة عدم الزیادة

ربما یحتمل و بلکه یقال که ممکن است بگوییم اصالة عدم الزیادة بر اصالت عدم النقیصه، رجحان دارد، چرا؟ چون بنای عقلا بر این است که اگر جمله ای را می خواهند نقل کنند، ممکن است که در آن جمله، یک یا دو کلمه کم کنند، یک قضاة ای را می شنوند وقتی می خواهند نقل کنند کم می کنند، اما دیگر بنای آنها بر این نیست که بگویند این زیاد هم کرده، اگر راوی گفت: «ان الله اذا حرم اكل شيء» اصالة عدم الزیادة می گوید کلام اصلي امام(ع) همین بوده و اضافه هم نشده و چون در مورد زیاده و نقیصه، عقلا یک چنین فرقی را بین این دو می گذارند، یعنی ممکن است چیزی را کم کنند، اما احتمال اینکه چیزی را زیاد کنند بعید است، و آن بیشتر از این است که اگر بگویند یک راوی ده کلمه کم کرده لایبعد، اما اگر بگویند ده کلمه زیاد کرده بعید.

به همین جهت فرموده اند این اصالة عدم الزیادة بر اصالة عدم النقیصه رجحان دارد. آیا این فرمایش درست است و ما می توانیم هرجا به روایت این چنینی بر خورد کردیم، اصالة عدم الزیادة را بر اصالة عدم النقیصه، ترجیح دهیم؟ همین طور که ملاحظه می فرمایید این وجه ترجیحی که ذکر شده است، یک وجه استحسانی است و همان طوری که راوی می تواند کم کند، می تواند زیاد کند، همان طوری که در نقل کلمات، کم کردن وجود دارد زیاد کردن هم وجود دارد، اینکه بگوییم وبعد این، از بعد آن کمتر یا بیشتر است، این خیلی وجهی ندارد. ما قبلاً اثبات کردیم که کلمه اکل در اکثر کتب روایی اهل سنت نیست واکثراً اینطور است در بعضی از کتب کلمه اکل وجود دارد و به این نتیجه رسیدیم که کلمه در اصل روایت، کلمه اکل نیست، حالا اگر شک کردیم، نمی توانیم، از راه اصالة عدم الزیادة و اصالة عدم النقیصه وارد شویم. این یک تتمه ای بر مطلب دیروز، چون این مطلب خیلی در مسائل فقه مورد استفاده است.

نتیجه بحث های گذشته

پس ما حصل عرائض گذشته این شد؛ که این روایت نبوی مشهور «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه» در اکثر کتب روایی عامه به همین نقل آمده است. اگر ما از اول مثل فرمایش مرحوم آقای خوئی را بپذیریم و آن شواهدی که ایشان بیان کردند را قبول کنیم که ما در آن خدشه وارد کردیم و بگوییم روایت کلمه اکل دارد، نتیجه این می شود که ما چنین روایتی که بدون کلمه اکل باشد اصلاً نداریم. ولذا نظر شریف خود ایشان این است که چنین روایتی «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه» اصلاً نداریم. بلکه روایت «ان الله اذا حرم اكل شيء» است.

این را عرض کنم که اگر گفتیم کلمه اکل، در اصل روایت بوده، نتیجه این می شود که این کلی را ما نداریم اما اگر گفتیم اصل روایت چنین است: «ان الله اذا حرم شيء حرم ثمنه» کلی را داریم، این نمی تواند و جود اکل را نفی کند، یعنی ممکن است یک راوی در یک موردی بگوید «ان الله اذا حرم اكل شيء» این اکل را به قرینه مورد سؤال در روایت آورده باشد. به عبارت اخري وقتی اثبات کردیم که روایت، بدون کلمه اکل است، این روایت اطلاق دارد، یکی از مصادیق آن هم کلمه اکل می شود، یعنی عموم روایت، اکل راهم شامل می شود «ان الله اذا حرم شيئاً شيء»، چه اکل و چه غیر اکل، لذا دیگر با آن، تنافی و مشکلی هم پیدا نمی کند.

نظر شیخ(ره) در مکاسب

مرحوم شیخ در مکاسب می خواهند بفرمایند آن روایتی که داریم، بدون کلمه اکل است سپس در یکی دو صفحه بعد فرمودند در بعضی از نقلها «ان الله اذا حرم اكل شيء» وارد شده ، وآنگاه فرموده اند این باعث تخصیص اکثر می شود و این روایت به این نحو قابل استدلال نیست، یعنی وقتی مجموع کلمات شیخ را در نظر می گیریم، شیخ هم نبود کلمه اکل را در اصل روایت ترجیح داده اند.

وقتی به این نتیجه رسیدیم که کلمه اکل ندارد، این يك ضابطه كلي است «اذا حرم شيئاً حرم ثمنه». مرحوم آقای خویی فرموده اند: ما اگر قبول کنیم که روایت کلمه اکل ندارد، باز هم روایت به درد استدلال نمی خورد، چون اولاً مرسل است، ثانياً: اشکال عمده آن این است که شهرت عملیه فقها برطبق این روایت قائم نیست، چرا؟

می فرمایند اگر يك شيء حرام باشد از سه حال خارج نیست. یا جمیع منافع آن شيء حرام است، مثلاً جمیع منافع آلت قمار و آلت صنم، حرام است. یا منافع غالبه آن شيء حرام است مثلاً خمر که منافع غالبه اش حرام است و یا منافع نادره آن شيء حرام است. بعد فرموده اند: اگر يك شيء، فقط منافع نادر آن حرام باشد مثلاً فرض کنید چاقو، منفعت نادر آن قتل دیگری است، اما هزاران منفعت صحیح و محلل دیگری هم دارد، این نمی تواند بیع و معامله اش حرام باشد، اگر چیزی دارای منفعت محرمة نادره است، نمی توانیم بگوییم بیع و شرائش حرام است، اما در احتمال اول و دوم می فرمایند:

فتوای فقهای شیعه این است که اگر منافع کامله يك شيء یا منافع غالبه آن حرام باشد، معامله آن حرام است، اما می فرمایند: همه بحث ها این است که فقهای که چنین فتوایی داده اند، آیا به همین روایت تمسک کرده اند وگفته اند چون «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه»، ایشان می فرمایند خیر، بلکه مستند فتوای فقهاء این است که اگر جمیع منافع يك شيء یا منافع غالبه آن شيء حرام است، از نظر شرعی چنین مالیت ندارد معامله روی آن باطل و حرام است. پس می فرمایند اینطور نیست که فقهای ما به استناد این روایت چنین فتوایی داده باشند. این خلاصه فرمایش ایشان در کتاب مصباح الفقاهه.

کلام استاد در نقد فرمایش مرحوم خوئی

ما وقتی که کلمات فقها را نقل کردیم. ملاحظه فرمودید که از زمان شیخ طوسی به بعد، ابن زهره، محقق، علامه، شهیدین، همه به این روایت استناد کرده اند، مثلاً در باب میته، وقتی می خواهند بگویند معامله بر روی آن حرام است، می گویند «ان الله اذا حرم شيئاً حرم ثمنه» ما تعجب می کنیم چطور ایشان می فرماید: فقها برای حرمت معامله، به این روایت استناد نمی کنند چون این مالیت ندارد، با بیان دیروز روشن شد که فقها به این روایت تمسک می کنند.

نظر استاد

نتیجه این شد، همان طوری که مرحوم شیخ در کتاب مکاسب، با عنایت این تعبیر را آورده و فرمود «وفي النبوي المشهور» که این مشهور یعنی شهرت عملیه فتواییه برطبق این روایت وجود دارد. چون عرض کردیم که این روایت در کتب روایی، فقط در عوالی اللئالی آمده است، اما این که فرموده «في النبوي المشهور» شما از اساتیدی که مکاسب می گویند سوال کنید. این شهرت یعنی چه؟ می گویند: شهرت یعنی شهرت عملیه فتواییه، شیخ می خواهد بفرماید شهرت عملیه فتواییه قائم شده است، لذا ما گفتیم روایت کلمه اکل ندارد، شهرت عملیه هم برطبقش قائم است، پس قابل استدلال است.

نتیجه بررسی چهار روایت

نتیجه این شد؛ از این چهار روایت مهمی که شیخ در اول مکاسب محرمة آورده است، به نظر ما دو روایت آن برای فقیه قابل استدلال است، یکی روایت تحف العقول و یکی هم همین نبوی مشهور، اما روایت فقه الرضا و روایت دعائم، اشکالات آنها را بیان کردیم، از ظاهر عبارت خود شیخ استفاده می شود که به هرچهار روایت عمل می کند، چون بعد که این چهار روایت را نقل می کند می فرماید: این روایاتی که برایتان خواندیم را در ذممت قرار بده برای مسائل آتی، والا اگر روایتی معتبر نباشد چرا بیان شود. ظاهر مرحوم شیخ این است که به هر چهار روایت عمل می کند، در بین فقهای بعد برخی قائلند که به هیچ کدام نمی شود عمل کرد و هیچ يك از این چهار روایت برای فقیه دلالت ندارد. طبق تحقیقی که در این چند جلسه ارائه شد، معلوم شد روایت اول و روایت چهارم قابلیت برای استدلال دارد.

شروع بحث مکاسب

بحث بعدی که در اینجا شروع می شود این است که: مرحوم شیخ فرموده اند فقها مکاسب را به سه قسم تقسیم کرده اند، مکاسب محرمة، مکاسب مکروهه، و مکاسب مباحه، و برای هر کدام هم مثال فراوان وجود دارد، مثلاً مرحوم محقق در کتاب شرائع مکاسب را به سه قسم تقسیم کرده اند مکاسب محرمة، آنچه ای است که کسبش حرام است، مثل خرید و فروش خمر، آلت قمار، آلت لهو، آلت بت پرستی و...، دوم مکاسب مکروهه، مثل بیع الاکفان، خرید و فروش کفن، و سوم مکاسب مباحه، خرید و فروش جمیع اشیائی که مباح است.

اشکال مرحوم شیخ بر تقسیم مکاسب

مرحوم شیخ فرموده اند که ما اشکال داریم، چرا فقها مکاسب را به سه قسمت تقسیم کرده اند، درحالی که ما برای مکاسب مستحب و مکاسب واجبه هم مثال داریم، بعد برای مکاسب مستحب مثال زده اند به زراعت و کشاورزی و چوپانی - تعبیرات بسیار زیادی راجع به حلیت این معامله، طیب بودن اینگونه معاملاتی که از راه زراعت و پولی که از راه زراعت برای انسان بدست می آید وجود دارد و در مورد رعایت و چوپانی هم روایات زیادی داریم در این حد که حتی «ما من نبي الا و یرع الغنم»، ما اصلاً پیغمبری نداشتیم مگر اینکه چوپانی هم کرده بوده است، که چوپانی تعلیم است، مقداری برای عهده دار شدن سرپرستی برای جامعه -.

مرحوم شیخ هم می گویند اینها جزو مکاسب مستحب است. یعنی اگر کسی رفت زراعت کرد، گندمی را خرید و فروخت یا چوپانی کرد. خودش را اجیر کرد برای اینکه چوپانی بکند مستحب است. سپس برای مکاسب واجبه به صناعات مثال زدند. يك صنعتی مثل نجاری یا آهنگری که مردم به آن نیاز دارند و قوام جامعه به آن است، این صناعات، واجب کفایی است و اینها جزو مکاسب واجبه است. پزشکی، نانوایی و قصابی هم واجب کفایی است. پس مرحوم شیخ به کلام فقها اشکال می کند و می فرماید ما مکاسب مستحب و واجبه هم داریم.

اشکال مرحوم ایروانی و وجه تأمل مرحوم شیخ

بعد البته خود ایشان يك فتأمل می آورند. مرحوم ایروانی این فتأمل را خیلی خوب و جامع بیان کرده اند، می فرمایند: در باب

زراعت و رعایت، آنچه که مستحب است، اصل العمل است، یعنی اگر کسی گندم بکارد و درو کند، چوپانی کند، خود این مستحب است. اما دلیل نداریم بر اینکه تکسب از این راه هم مستحب است، دلیل نداریم اگر کسی از این راه درآمد پیدا کرد این هم مستحب است.

آنچه که دلیل داریم این است که اصل زراعت و رعایت و عمل، مستحب است. اگر کسی تبرعا زراعت کند، عمل مستحب انجام می دهد، اما دلیلی بر استحباب تکسب از این راه نداریم. این اشکال نسبت به زراعت و رعایت. نسبت به واجبات کفائیه هم همین اشکال وجود دارد. قیام به این صناعات واجب است یعنی در جامعه باید کسی طبابت کند، نجاری کند، بزازی، قیام به این صناعات که قوام زندگی مردم به اینها است واجب است، اما دلیل نداریم که تکسب به اینها واجب باشد. شما اگر برای کسی يك حج واجبی را تبرعا انجام دادید یا حج واجبی انجام دادید و پولی هم گرفتید آیا این تکسب، واجب یا مستحب می شود؟ اگر انسان عملی انجام دهد که مستحب است، ملازمه ندارد که چون عمل مستحب است در آمدی هم که از این راه دارد مستحب باشد، خود عمل مستحب است، خود درس خواندن مستحب است آیا می تواند گفت پولی هم که از این راه می گیرد مستحب است؟ یا درس دادن و تعلیم به دیگران استحباب دارد، «زكاة العلم نشره» آیا می توانیم بگوئیم اولین درسی که می خواهم بدهم، پول هم می خواهم بگیرم این پولی که می گیرم مستحب است؟ پس ملازمه ندارد که اگر عمل مستحب شد، پولی هم که گرفته می شود مستحب باشد. بحث ما الان در تقسیم خود مکاسب است.

و صل الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرين.